

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و چهارم ۹۸ / ۰۸ / ۲۸

موضوع: لزوم توجه به قواعد تصحیح و تضعیف روایت در پاسخگوئی به شبهات (۶)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله واللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله إلی یوم لقاء الله.

پرسش:

نقش مردم در تحقق حکومت سیاسی امام در جامعه چه اندازه است؟

پاسخ:

همان تعبیر امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) که فرمود:

« وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَيَّ كِطَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا»

نهج البلاغة (للسبحي صالح)، نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، خطبه ۳ و هی المعروفة بالشقشقية؛ ص: ۵۰

لذا تحقق این در جامعه، شرطش قبول مردم است؛ یعنی مردم اگر قبول نکنند، امام تکلیفی در این زمینه ندارد.

پرسش:

نامه‌ی ۶ «نهج البلاغه» دارد که حضرت نامه‌ای به معاویه نوشته است که:

«بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ»

نهج البلاغه (للسبحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۳۶۶ نامه ۶ (و من کتاب له (علیه السلام) إلى معاوية

بعد دارد:

«فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا»

می فرماید: رضایت خدا هم در همان بیعت مردم با خلیفه است! و این یعنی تأیید خلافت خلفای گذشته!!

پاسخ:

اولاً: این نامه امیرالمؤمنین به معاویه، از باب «قاعده الزام» است نه از باب مسئله دیگر. حضرت می گوید: تو که من را به عنوان امام و حجت الهی قبول نداری، تو ابوبکر را قبول کردی، چون مردم بیعت کردند؛ عمر را قبول کردی، به خاطر که مردم بیعت کردند؛ عثمان را قبول کردی، به خاطر که مردم بیعت کردند؛ پس اگر برای شما ملاک، بیعت مردم است من هم مورد بیعت مردم قرار گرفتم.

بعد حضرت می گوید: اگر چنانچه جمیع مهاجرین و انصار با کسی بیعت کنند، من جمله امام معصوم؛ «فَإِنَّ لِلَّهِ رِضًا» در آن شکی نیست.

ثانیاً: این خطبه سنداً مخدوش است؛ چون سندش را که سید در این جا نقل نکرده است. سندی که برای نامه ششم است در کتاب های متعدد دیگر آمده و آن جا سندش کاملاً مخدوش است و اضافه عبارتی که مرحوم «سید رضی» آورده، کامل نیاورده است.

شما بررسی سند نامه ششم را ببینید: «نمیر بن وعله» مجهول است. «شعبی» از او روایت نقل می کند؛ یعنی در سندش «شعبی» قرار دارد و «شعبی» کسی است که منحرف از امیرالمؤمنین و از نواصب است.

«شعبی» می‌گوید: ما پیش «حجاج» می‌رفتیم در آن‌جا از باب تقرب به «حجاج» و ترس از «حجاج»، به امیرالمؤمنین فحش می‌دادیم و سب می‌کردیم.

پیغمبر هم می‌فرماید:

«من سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَنِي»

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، دار النشر: مؤسسة قرطبة

- مصر: ج ٦، ص ٣٢٣، ح ٢٦٧٩١

لذا روی این جهت سند روایت کاملا مخدوش است و اضافه بر این همین آقای «شعبی» می‌گوید: من به خدا سوگند می‌خورم که علی ابن ابیطالب از دنیا رفت، در حالیکه قرآن را حفظ نکرده بود!! وقتی همچنین آدمی بخواهد این‌طور عبارتی نقل کند چقدر می‌شود به او اعتماد کرد؟

مسئله دیگر این است که آیا اجماع مهاجرین و انصار حجت است؟ بله اگر امیرالمؤمنین در آن اجماع باشد، قطعاً همچنین بیعتی مرضی خداوند عالم است و در آن هیچ شکی نیست. اگر چنانچه واقعا امیرالمؤمنین بیاید با يك کسی بیعت بکند، «لا شك و لا ريب» که «فيه رضى الله»؛ هیچ شك و شبهه‌ای نیست.

مطلب دیگر این است که عبارت حضرت در حقیقت تعریض به خلفای قبل است. در «بخاری» هم هست که عمر گفت:

«أَنَّ الْأَنْصَارَ خَالَفُونَا وَاجْتَمَعُوا بِأَسْرِهِمْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ وَخَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦ ، دار

النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا،

ج ٦، ص ٢٥٠٥، ح ٦٤٤٢

«ابن حزم اندلسی» می‌گوید:

«وَلَعَنَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ إِجْمَاعٍ يَخْرُجُ عَنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَمَنْ يَحْضُرْتَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ»

المحلی، اسم المؤلف: علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الظاهري أبو محمد، دار النشر: دار الآفاق

الجديدة - بيروت، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي؛ ج ٩، ص ٣٤٥

لذا خود اهل سنت هم دارند بر این که این نامه از باب قاعده الزام است. مثلاً «خوارزمی» می‌گوید:

« كتب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قبل نهضته إلى صفين إلى معاوية لأخذ الحجة

عليه»

المناقب؛ تأليف: الموفق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي؛ تحقيق: فضيلة الشيخ مالك

المحمودي - مؤسسة سيد الشهداء (ع)، طبع ونشر: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة: الثانية، ص ٢٠٢

كاملاً مشخص است. عبارتی که در «نصر ابن مزاحم» است می‌گوید:

«أما بعد فإن بيعتي لزمتمك وأنت بالشام»

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل؛ اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن

إبن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ٥٧١، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥، تحقيق: محب الدين

أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ج ٥٩، ص ١٢٨

مشخص است عبارت امیرالمؤمنین از باب قاعده الزام است. البته این عبارت: «كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا» در این

نسخه است ولی در نسخه‌های دیگر این طوری آمده است: «كان ذلك رضا» و دیگر «لله» را ندارد. یعنی «كان

ذلك رضا للمهاجرين والانصار»

بعد در ذیل نامه در جاهای دیگر هم آمده:

« وإن طلحة والزبير بايعاني ثم نقضا بيعتي وكان نقضها كردهما فجاهدتهما على ذلك حتى جاء الحق

وظهر أمر الله وهم كارهون»

تمام این‌ها مشخص می‌کند که قضیه چیست؟ به اضافه در ذیلش دارد:

«وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار فإذا اجتمعوا على رجل وسموه إماما كان ذلك رضا فإن خرج من

أمرهم خارج بطعن أو رغبة رده إلى ما خرج منه فإن أبى قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين وولاه

الله ما تولى»

تاریخ مدینه دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل؛ اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن

ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ٥٧١، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥ ، تحقيق: محب

الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ج ٥٩، ص ١٢٨

در حقیقت با این عبارت می‌خواهد کفر «معاویه» را ثابت کند!! و این واژه: «اتباعه غیر سبیل المؤمنین» همان

آیه شریفه است که می‌فرماید:

(وَمَنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ

وَسَاءَتْ مَصِيرًا)

کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را

به همان راه که می‌رود می‌بریم؛ و به دوزخ داخل می‌کنیم؛ و جایگاه بدی دارد.

سوره نساء (٤): آیه ١١٥

بنابراین لازم است تك تك عبارات امیرالمؤمنین در نامه ششم مورد دقت قرار بگیرد. ما وقتی که با وهابی‌ها بحث می‌کنیم، این نامه دست مایه همه‌شان است؛ یعنی شما با هر وهابی بحث کنید هر کجا گیر بکند نامه ششم «نهج البلاغه» را مطرح می‌کند. لذا دوستان توجه داشته باشند هفت، هشت تا جواب که نامه ششم دارد را باید مثل حمد و سوره حفظ باشند.

پرسش:

آیا صحت دارد که ماههای قمری در زمان خلفاء دستکاری و جا به جا شد؟! لذا این اختلافات عید مثلا يك روز دیر و یا يك روز زودتر پیش می‌آید؟

پاسخ:

نه، این تکوین است و ربطی به دستکاری ندارد. این مربوط به عالم تکوین است. فرمود:

«ضَمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ»

ماه را دیدید افطار کنید، ماه را دیدید روزه بگیرید.

تهذیب الأحكام (تحقیق خرسان)؛ نویسنده: طوسی، محمد بن الحسن، ناشر: دار الکتب الإسلامیه،

محقق / مصحح: خرسان، حسن الموسوی، ج ۴، ص ۱۵۹، بَابُ غَلَامَةِ أَوَّلِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ آخِرِهِ وَ دَلِيلِ

دُخُولِهِ، ح ۱۷

ظاهرا مسئله این است که در قضیه این که اول سال کی باید باشد، این قابل دستکاری است و دستکاری خلفاء است. هجرت پیامبر در ماه «ربیع الاول» قرار گرفت. اگر بنا است هجرت ملاک باشد باید اول سال از ماه ربیع باشد؛ ولی این‌ها آمدند «محرم» را اول سال قرار دادند. این‌ها جزء دستکاری‌های خلفاء است.

یعنی آغاز هجرت «ربیع الاول» است؛ ولی اول سال عربی، «محرم» است. این دستکاری است. اما این که بیایند ماه را جلو و عقب بکنند نه، همچنین چیزی نمی‌تواند امکان داشته باشد.

پرسش:

هدفشان از این تغییر چه بود؟

پاسخ:

هدفشان این بود که يك مخالفتی کرده باشند، اظهار لحنیه ای بکنند که بله ما هم هستیم ما هم ولایت داریم! بعید نیست به خاطر عید یهودی‌ها این تغییرات را داده باشند. چون یهودی‌ها اول محرم را عید می‌گرفتند. خلاصه بلایی نمانده که بر سر اسلام نیاورده باشند؛ اما با این که اسلام با همه این‌ها مانده این معجزه حق است! شما الان هم اگر «عربستان سعودی» را ببینید ده روز مانده به عید فطر می‌گویند مثلاً شنبه عید فطر است و کاری ندارند که آیا ماه «الرؤیه» است یا نه؟ بعضی وقت‌ها هم که بین مفتیان‌شان اختلاف می‌شود می‌گویند «عربستان سعودی» کل کفار مردم را بدهد. چند مورد این‌طوری پیش آمده است که دولت عربستان عید اعلان کرد بعد بعضی از مفتی‌ها گفتند که عید نبوده است؛ گفتند پس دولت بیاید کفار چهار میلیون، پنج میلیون آدمی که روزه‌هایشان را خورده‌اند بدهد.

تا الان چهار، پنج مورد ماه رمضان در «عربستان» اتفاق افتاده که ماه رمضان بوده ولی مردم افطار کرده‌اند، لذا دولت آمده کفار داده است.

پرسش:

«خطبه شششنبه» تا چه حد می‌تواند جواب شبهه نامه امیرالمؤمنین به معاویه را بدهد؟ می‌شود به آن استناد

کرد؟

پاسخ:

بله، آن هم پاسخ می‌دهد؛ ولی مهم‌تر از «خطبه شقشقیه»، «خطبه ۱۵۰» است.

«حَتَّىٰ إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ»

تا آنجایی که فرمود:

«عَلَىٰ سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»

نهج البلاغة (للصباحي صالح): نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصیح: فیض الاسلام، ص ۲۰۹ خطبه ۱۵۰

در این خطبه به قولی امیرالمؤمنین سنگ تمام گذاشته است. یا در نامه ۵۳ به مالک اشتر حضرت دارد:

«فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ»

نهج البلاغة (للصباحي صالح): نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصیح: فیض الاسلام، ص ۴۳۵ نامه ۵۳

امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) سنگ تمام گذاشته است. «خطبه شقشقیه» هم همین‌طور است. خطبه ۲۰۶ هم

هست که حضرت فرمود:

«فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ

أَظْهَرُوهُ»

نهج البلاغة (للصباحي صالح): نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصیح: فیض الاسلام، ص ۳۷۴

البته آن فقط در رابطه با «معاویه و ابوسفیان» است. ولی این عبارت در رابطه با «معاویه» و یا کسانی که در فتح «مکه» مسلمان شدند. البته غیر از این که ما در شیعه داریم، اهل سنت هم دارند. «هیثمی» در کتاب «مجمع الزوائد» جلد اول صفحه ۱۱۳ عین همین تعبیر را از «عمار» با سند معتبر نقل می کند.

«وَاللَّهِ مَا أَشْلَمُوا، وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَأَسْرُوا الْكُفْرَ»

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد؛ اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي الوفاة: ۸۰۷ ، دار النشر: دار الريان

للتراث/دار الكتاب العربي - القاهرة , بيروت - ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۴۳۹

آغاز بحث...

در بحث های که ما داشتیم چند تا قاعده رجالی را در این جا آوردیم:

قاعده اول: «تقوی الحديث بکثرة طرقه» یعنی اگر يك روایت سندهای متعددی داشت ولو تك تك سندها ضعیف باشد، کثرت روایات موجب می شود روایت معتبر بشود.

قاعده دوم: در رابطه با حدیث موقوف بر صحابی است. این را هم گفتیم که آقایان می گویند هیچ فرقی نمی کند صحابی مسئله ای را نقل کند و یا پیغمبر!

«سنة الصحابة كسنة النبي»

پرسش:

واژه «معتبر» غیر از این معتبری است که ما اصطلاحا در فارسی می گوئیم؟

پاسخ:

«معتبر» یعنی قابل استناد! صحیح باشد، موثق باشد، حسن باشد، مشهور باشد عام است.

قاعده سوم: در رابطه با جرح مُفسّر بود که مقدم بر تعدیل است؛ یعنی اگر چنانچه در يك راوی هم ضعف آمده و هم مدح آمده، اگر ضعفش مفسر و روشن باشد مقدم بر تعدیل و توثیق است. دلیل آقایان این است که:

«لأن مع الجرح زيادة علم لم يطلع عليه المعدل»

شرح شرح نخبة الفكر في مصطلحات أهل الأثر؛ اسم المؤلف: نور الدين أبو الحسن علي بن سلطان

محمد القاري الهروي المعروف "بملا على القاري" الوفاة: ١٠١٤هـ، دار النشر: دار الأرقم - لبنان / بيروت

- قدم له: الشيخ عبد الفتاح أبو غدة، حققه وعلق عليه: محمد نزار تميم وهيثم نزار تميم، ج ١، ص ٧٤١

این را آقایان ما هم دارند مرحوم «وحید» و دیگران و اهل سنت هم دارند.

قاعده چهارم: این قاعده را که می‌خواهیم بحث کنیم دوستان دقت کنند خیلی بحثی مهمی است و ما در خیلی

از جاها گرفتار این هستیم. مخصوصاً «ذهبی» و حتی خود «ابن حجر» و دیگران می‌آیند يك روایتی که در

فضائل اهل بیت است می‌گردند ببینند کدام یکی از این راوی‌ها متهم به «تشیع» است، لذا می‌گویند چون این

شیعه بوده؛ پس این مُبتدِع و بدعتگذار است و روایت بدعتگذار هم صحیح نیست!!

اگر برای این می‌خواهید در کتب اهل سنت مصداق پیدا کنید، گمانم بالای پانصد روایت ما داریم که این روایات

را به خاطر متهم به «رفض» و متهم به «تشیع» کنار گذاشته‌اند ولو این که صحابی هم باشند. مثل همین

صحابی مَعْمَر «عامر ابن واصله ابو طفیل».

او با این که صحابی است در بعضی از جاها روایتش را رد می‌کنند برای این که می‌گویند ایشان شیعه علی بوده

است. از آن طرف می‌آیند در مورد «عبدالرزاق صنعانی» می‌گویند:

«لو ارتد عبد الرزاق عن الإسلام ما تركنا حديثه»

سير أعلام النبلاء؛ اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله الوفاة: ٧٤٨ ،

دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣ ، الطبعة: التاسعة ، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم

العرقسوسي، ج ٩، ص ٥٧٣

این که این چه دینی است آدم سر در نمی‌آورد! اگر آش شله قلمکار را بخوایم مصداق قرار بدهیم بهترین مصداقش همین است!

یا «بخاری» می‌آید روایت «عمران ابن حطان» خارجی ناصب امیرالمؤمنین را حجت می‌داند؛ ولی «ابو طفیل» صحابی شیعه روایتش رد است.

عزیزان دقت کنند چند تا نکاتی است که من این‌جا عرض می‌کنم، شما این نکات را در کتاب‌های رجالی نمی‌بینید، این کار تفحص و بحث‌های میدانی است.

ما ابتدا حرف این‌ها را که چه دارند عرض می‌کنیم بحثی است که: «هل عقيدة الراوي تؤثر في قبول روايته؟» قبلاً هم ما گفتیم که «عدل» عبارت از يك ملكه‌ای است که ملازم تقوا و مروّت است. بعد می‌گویند:

«والمراد بالتقوى اجتناب الأعمال السيئة من شرك أو فسق أو بدعة»

فتح المغیث شرح ألفية الحديث؛ اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوي الوفاة:

٩٠٢هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - لبنان - ١٤٠٣هـ، الطبعة: الأولى، ج ١، ص ٢٩٠

یعنی اگر يك راوی متهم به بدعت باشد دیگر ملكه عدالت را ندارد. «ابن حجر» هم می‌گوید: «بدعت» یکی از

اسبابی است که باعث می‌شود ما روایت راوی را رد کنیم. بدعت چیست؟

«ما احدث فى الدين وليس له اصل فى الشرع»

بعد اين آقاين مثال مى زنند:

«كالتشيع والقدر والنصب والإرجاء»

تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي؛ اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي الوفاة: ٩١١، دار

النشر: مكتبة الرياض الحديثة - الرياض، تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، ج ١، ص ٣٤٥

لذا روى اين مبنا:

«وضعفوا كثيرا من روايات فضائل الأئمة من اهل البيت بناء على ذلك»

بعد آقاين تعبيرشان اين است:

«والذى عليه الجمهور هو عدم الاعتداد بالقعيدة وإن المعيار هو الصدق والضبط»

اين را دقت كنيد. «زرکشی» که صاحب کتاب «علوم قرآن» هم است و خيلي هم براى شان معتبر است. ايشان

تعبيرش اين است:

«وفي الصحيحين الرواية عن المبتدعة غير الدعاء»

النكت على مقدمة ابن الصلاح؛ اسم المؤلف: بدر الدين أبي عبد الله محمد بن جمال الدين عبد الله بن

بهادر الوفاة: ٧٩٤ هـ، دار النشر: أضواء السلف - الرياض - ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م، الطبعة: الأولى، تحقيق:

د. زين العابدين بن محمد بلا فريج، ج ٣، ص ٤٠٠

بدعتگذار را دو دسته تقسيم مى کنند: يك بدعتگذارى كه به بدعتش دعوت مى كند. يك بدعتگذارى كه نه، دعوت

نمى كند و كارى ندارد مى گويد:

(لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِي دِينِ)

(حال که چنین است) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم!

سوره کافرون (۱۰۹): آیه ۶

می‌گوید: اگر چنانچه بدعتگذار غیر الدعوات الی بدعته باشد، بعد ایشان می‌گوید:

«بل والدعات»

بلکه آن کسی که دعوت به بدعت هم می‌کند مثل «عمران ابن حطان خارجی» که «عبدالرحمن ابن ملجم» قاتل امیرالمؤمنین را مدح کرده است.

«وهذا من أكبر الدعوة إلى البدعة»

و حال آن که:

«خرج عنه البخاري»

«خرج- اخرج»؛ یعنی «نقل عنه البخاری»

«وزعم جماعة أنه من دعاة الشراة»

بلکه این دعوت کننده به طرف خوارج بوده است

«شراة»؛ يك قسم از خوارج است

«ومنهم عبد الحميد بن عبد الرحمن كان داعية إلى الإرجاء وغير ذلك»

النكت على مقدمة ابن الصلاح؛ اسم المؤلف: بدر الدين أبي عبد الله محمد بن جمال الدين عبد الله بن بهادر الوفاة: ٧٩٤ هـ ، دار النشر: أضواء السلف - الرياض - ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق :

د. زين العابدين بن محمد بلا فريج، ج ٣، ص ٤٠١

این‌ها کسانی هستند که بدعتگذار هستند و داعی به بدعت هم هستند؛ ولی در کتاب‌هایشان آمده است.

«ابن حزم اندلسی» می‌آید این بحث را کلا رد می‌کند و می‌گوید این چه حرفی است که شما می‌گویید! اگر بدعتگذار به بدعتش دعوت کرد روایتش قبول نیست و اگر دعوت نکرد قبول است؟! این اشکال دارد. زیرا بدعتگذاری که به بدعتش دعوت می‌کند صاف و باطنش را هم روشن کرده است. بدعتگذاری که به بدعتش دعوت نمی‌کند، این آدم منافق است؛ یعنی يك چیزی در باطن دارد که در ظاهر آشکار نمی‌کند.

«وهذا قول في غاية الفساد لأنه تحکم بغير دليل ولأن الداعية أولى بالخير وحسن الظن»

کسی که دعوت به بدعتش می‌کند مشخص است، ما می‌دانیم بدعتش چیست و چهارچوب بدعتش هم کجاست؟ برای همه قضیه را روشن می‌کند.

« وغير الداعية كاتم للذي يعتقد أنه حق وهذا لا يجوز»

بدعتگذاری که دعوت نمی‌کند، در حقیقت يك حقی را کتمان کرده است.

توجيه النظر إلى أصول الأثر؛ اسم المؤلف: طاهر الجزائري الدمشقي الوفاة: ١٣٣٨هـ ، دار النشر: مكتبة المطبوعات الإسلامية - حلب - ١٤١٦هـ - ١٩٩٥م ، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، ج ٢، ص

٨٩٠

اگر واقعا معتقد است عقیده‌اش حق است باید عقیده حق را اعلان کند و کتمان نکند. کتمان حق خودش گناه و فسق است. یا این‌که اظهار نمی‌کند؛ اگر می‌داند حق است و اظهار نمی‌کند حرام و خلاف شرع است.

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ)

کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن‌کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند؛

سوره بقره (۲): آیه ۱۵۹

اگر یقین ندارد حق است؛ پس این معتقد به يك چیزی شده که یقین ندارد و این هم خلاف است. «ابن حزم اندلسی» در این طور قضایا، خیلی از اهل سنت اتباع «ابو حنیفه» و... را حسابی مجاله می‌کند و آبشان را در می‌آورد. ایشان آدم خیلی قویی هم است.

و این‌ها ظاهری مذهب هستند. تابع «داود سجستانی» و ظاهری مذهب هستند، و هیچکدام از مذاهب را هم قبول ندارند.

بعد می‌گوید:

«فذلك أسوأ وأقبح فسقط الفرق المذكور وضح أن الداعية وغير الداعية سواء»

اگر هم می‌خواهیم به روایاتش عمل کنیم و یا عمل نکنیم فرقی بین داعیه به بدعت و غیر داعیه ندارد.

توجیه النظر إلى أصول الأثر: اسم المؤلف: طاهر الجزائري الدمشقي الوفاة: ۱۳۳۸هـ ، دار النشر: مكتبة المطبوعات الإسلامية - حلب - ۱۴۱۶هـ - ۱۹۹۵م ، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، ج ۲، ص

۸۹۰

«حاکم نیشابوری» نیز این بحث را مطرح می‌کند و می‌گوید بدعتگذار و اصحاب اهواء روایتشان:

«عند أكثر أهل الحديث مقبولة»

چه وقت؟

«اذا كانوا فيها صادقين»

اگر بدعتگذار صادق باشد!

المدخل إلى كتاب الإكليل؛ اسم المؤلف: محمد بن عبد الله بن حمدويه أبو عبد الله الحاكم الوفاة: ٤٠٥،

دار النشر: دار الدعوة - الاسكندرية، تحقيق: د. فؤاد عبد المنعم أحمد، ج ١، ص ٤٩

یعنی معتقد باشد در آن مذهبی که دارد، «کذب» حرام است. ما کاری به عقیده‌اش نداریم، عقیده‌اش هرچه می‌خواهد باشد. اعمالش هرچه می‌خواهد باشد، شراب می‌خورد، زنا می‌کند، دزدی می‌کند، ما کاری نداریم؛ ولی ملتزم است و راست می‌گوید.

بزرگان ما در شیعه هم خیلی‌هایشان همین نظر را دارند و می‌گویند ما در راوی، «صداقت در گفتار» را لازم داریم. نه صداقت در رفتار و جوارح؛ یعنی ما اگر يك فردی را که یقین داریم این آقا صادق است ولو عقیده‌اش هم خراب است، ما روایاتش را قبول می‌کنیم. شما ببینید این همه ما فتحنی مذهب داریم. «نجاشی» دارد: «فلانی فتحنی ثقه»! «ثقة الا انه واقفی»؛ «زیدئ ثقه؛ عامئ ثقه»!

شاید بالای هزار روایت در «جواهر» باشد که می‌گوید: «موثقة فلان». تمام روایات موثقه‌ای که ما در کتب فقهی داریم يك جایش می‌لنگد و آن هم این است که يك راوی در سند است که غیر شیعی است و از نظر عقیده فاسد است ولی از نظر گفتار، صادق است. مثلاً این آقا از روایات و غیره به این نتیجه رسیده که پیغمبر فرمود:

«الإمامة في الولد الأكبر من ولد الأمام»

سماء المقال في علم الرجال؛ المؤلف: الكلّباسي، أبو الهدى (متوفاي ۱۳۵۶هـ)، تحقيق: السيد محمد الحسيني القزويني، ناشر: مؤسسة ولي العصر عليه السلام للدراسات الإسلامية - قم المشرفة، الطبعة الأولى ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۶۷

آمده دیده «عبدالله افتح» بزرگ‌تر از امام کاظم است، بر مبنای این روایت، معتقد به امامت «عبدالله افتح» شده است. قطعاً این عقیده فاسد است، در آن هیچ شکی نیست؛ ما دوازده امام داریم نه سیزده امام! ولی آمده طبق یک روایت يك عقیده‌ای برای خودش درست کرده و به آن معتقد شده. اما از آن جهت هم ما می‌دانیم که این آقا به هیچ وجهی گناه و معصیت نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید.

حتی از آقا امام عسکری سوال می‌کنند:

« وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ كُتُبِ بَنِي فَضَالٍ فَقَالُوا كَيْفَ نَعْمَلُ بِكُتُبِهِمْ وَ يُبَوِّئُتَا مِنْهَا مِلَاءً »

«علی بن حسن فضال»، پسرش و آن یکی پسرش سه، چهار نفر هستند و این‌ها يك خانواده ای از فقهای شیعه هستند؛ ولی کلهم مُلّا قُلّی؛ همه اینها فتحی مذهب هستند. می‌گویند خانه‌های ما مملو از این فتحی‌ها است، چه کار کنیم؟

حضرت می‌فرماید:

«فَقَالَ خُذُوا بِمَا رَوَوْا وَ ذَرُّوا مَا رَأَوْا»

روایاتی که از ما نقل می‌کنند را بگیرید ولی رأی‌شان را دور بیندازید.

الغیبة (للطوسی)، طوسی، محمد بن الحسن، محقق / مصحح: تهرانی، عباد الله و ناصح، علی احمد؛

ناشر: دار المعارف الإسلامية، کتاب الغیبة للحجة، النص، ص ۳۸۹

یعنی آراء شخصی‌شان را و این‌که عقائدشان را نقل می‌کنند را دور بیندازید ولی اگر روایت نقل می‌کنند بپذیرید. شما ببینید در کتاب‌های فقهی وقتی بزرگان ما به روایت «بنو فضال» - که پنج، شش نفر هم هستند - می‌رسند، می‌گویند: فلانی مورد وثوق است «لقول العسکری خذوا ما روو» این "خذوا ما روو" در کتاب‌های فقهی ما خیلی تکرار شده است. یعنی در حقیقت این روایت آقا امام حسن عسکری (سلام الله علیه)، يك ضرب المثل ماندنی شده است.

یا در مورد «واقفی» ها که ما راوی «واقفی» الی ما شاء الله داریم. با این‌که در روایت داریم؛

«قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَام) أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَاكَ حَيٌّ مِنَ الزَّكَاةِ سَنِيئًا قَالَ لَا تُعْطِيهِمْ فَإِنَّهُمْ كُفَّارٌ مُشْرِكُونَ زَنَادِقَةٌ»

تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ناشر: مؤسسه

آل البيت عليهم السلام، محقق / مصحح: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ج ۹، ص ۲۲۹، بَابُ عَدَمِ جَوَازِ

دَفْعِ الزَّكَاةِ إِلَى الْمُخَالِفِ فِي الْإِعْتِقَادِ الْحَقِّ مِنَ الْأُصُولِ

ولی با همه این حال، ما در کتاب‌های فقهی‌مان به روایات واقفی ثقه - نه هر واقفی - عمل می‌کنیم.

پرسش:

«ابی حمزه بطائنی» چطور؟

پاسخ:

«ابی حمزه بطائنی» فرق می‌کند. «ابی حمزه بطائنی»، «زیاد ابن مروان قندی» و... این‌ها وکیل امام کاظم

(سلام الله علیه) بودند. بعد از شهادت امام کاظم آمدند يك عقیده‌ای مبنی بر مهدویت امام کاظم درست کردند

و اموالی که در بین خودشان بوده تصرف کردند و آمدند در میان شیعیان فتنه ایجاد کردند.

الان عقیده ما این است روایاتی که این‌ها نقل می‌کنند يك دوران استقامت دارند و يك دوران انحراف دارند. در دوران استقامت اگر روایت از این‌ها نقل بشود همه را می‌پذیریم. اما اگر در دوران انحراف باشد، نمی‌پذیریم. زیرا دوران انحراف این‌ها فقط عقیده نبود، این‌ها واقعا معتقد به امامت امام کاظم نبودند. این‌ها برای این‌که اموال و سهم امام و وجوهی که دست‌شان بود را بدزدند و بخورند، این حرف را می‌زدند. ولی واقعا يك کسی که معتقد و واقفی صحیح است، ثقه هم باشد مورد وثوق ما است.

اما «ابی حمزه بطائنی» را ما ثقه نمی‌دانیم. یعنی ما درباره «ابوحمزه» نمی‌گوییم: «واقفی ثقه» بلکه می‌گوییم: «هو من عمد الواقفه؛ می‌گوییم او از بنیانگذاران و از ستون‌های واقفه است.

آقای «شبیری زنجانی» يك فرمایشی دارد، به نظرم خیلی فرمایش متین و معقول است. می‌گوید: روایاتی که در کتب ما از «ابوحمزه بطائنی» است، این‌ها مشخص است که مال دوران استقامتش است. زیرا این‌ها بعد از این‌که منحرف شدند در جامعه مطرود و منفور جامعه شدند.

خیلی عجیب بوده، مثلا می‌آیند اشخاصی مثل «صفوان» و دیگران را تحریک می‌کنند که شما بیایید به ما بیونید و همفکر ما باشید به شما پول می‌دهیم.

آقای «شبیری» می‌گوید این‌ها بعد از این انحراف منفور شیعه شدند و شیعه این‌ها را از رده خارج کرد، کسی نمی‌رفت پای درس «ابوحمزه بطائنی» بنشیند.

ایشان مثال می‌زد مثل «مسعود رجویی»، این شخص در زمان دوران قبل از انقلاب يك چهره مقبول برای همه انقلابیون بود، شما ببینید آقای «رفسنجانی» و «رهبری» و دیگران با این‌ها در ارتباط و همه انقلابیون در يك سنگر بودند.

اما بعد از انقلاب «مسعود رجوی» مسیرش را عوض کرد. آیا يك نفر از انقلابیون حاضر است «مسعود رجوی» را تأیید کند؟ «ابوحمزہ بطائنی» هم مثالش مثل همین «مسعود رجوی» و امثال اینها است.

لذا روایتی که از «ابو حمزه بطائنی» است مادامی که برای ما محرز نشود این روایت بعد از انحرافش است ما قبول می‌کنیم. اصل، قبول روایت «ابو حمزه بطائنی» هست، مادامی که ثابت نشود این روایت بعد از انحرافش بوده است. این عقیده ما است. گرچه بعضی از آقایان فرمایشاتی دیگری هم دارند مثلاً «صاحب جواهر» که هر کجا می‌آید روایتش را قیچی می‌کند و کنار می‌گذارد.

ایشان می‌گوید:

«لا فسق أعظم من فساد العقيدة»

جواهر الکلام في شرح شرائع الاسلام؛ المؤلف: النجفي، الشيخ محمد حسن (المتوفى ١٢٦٦هـ)، تحقيق

وتعليق وتصحيح: محمود القوچاني، ناشر: دار الكتب الاسلامية تهران، الطبعة: السادسة، ١٣٦٣ش. ج ١٣،

ص ٢٩٠

کل اینها را درو می‌کند.

پرسش:

اگر راوی فاسق هم باشد این حکم را دارد؟

پاسخ:

«فاسق» که اصلاً جدا است. بحث سر این است که يك کسی که انحراف عقیده دارد ولی ثقه است روایتش مورد قبول است. «ثقة عادل في مذهبه» این را قید می‌کنند.

به قولی جهل مرکب داشته؛ یعنی يك همچنين عقیده‌ای داشته و نمی‌دانسته همچنين عقیده‌ی باطل هم است. مثل همین «احمد الحسنی»‌های عصر ما که غالباً توجه ندارند. غیر از يك عده قلیلی که واقعا معاند هستند، مابقی اصلاً توجه ندارند. تصور می‌کنند اگر يك روایت ضعیف این طرف و آن طرف پیدا شد، چنین و چنان بود باید به آن اعتقاد پیدا کنند.

ما از این‌ها سوال می‌کنیم: ایشان می‌گویند من فرزند امام زمان هستم، معجزه هم که نیاورده و کرامت هم ندارد، نامه‌ای هم که نیاورده، حالا اگر به فرض یک آقای دیگری بیاید بگوید من فرزند امام زمان هستم و امام زمان من را فرستاده است. چرا از این نمی‌پذیرند ولی از «احمد بصری» پذیرفته‌اند!

ملاك شما چیست؟ هرکس اسمش در دنیا «احمد» باشد می‌تواند بگوید من مشمول روایت وصیت هستم؟! چرا از آن یکی‌ها نمی‌پذیرند ولی از این آقا می‌پذیرند؟

آن‌هایی که واقعا معاندند و دنبال پول و تشکیلات هستند و الان هم هرکدام از این‌ها که زندان می‌روند، زندگی‌شان تأمین می‌شود و همه بساطشان آماده است. ما اطلاع دقیق از این‌ها داریم. پول‌های کلانی برای این‌ها و برای زن و بچه‌شان می‌آید. يك بساطی دارند که آن سرش ناپیدا است.

نمی‌دانم فردای قیامت این‌ها چه جوابی دارند؟ این که چهار تا روحانی می‌رود جذب این فتنه می‌شود این خیلی درد آور است. ما دیگر نباید از «عمر سعد» و «عبیدالله بن زیاد» گلایه بکنیم. خدای ناکرده اگر ماها هم زمان آن‌ها بودیم غیر از راه آن‌ها چه راه دیگری انتخاب می‌کردیم؟ خدا می‌داند!!

شما ببینید «عمر سعد» را می‌گویند کبوتر مسجد بود، سجاده‌اش از مسجد جمع نمی‌شد؛ یعنی نماز صبح می‌آمد تا آفتاب بالا بیاید در مسجد بود. می‌رفت يك مقداری صبحانه کوفت می‌کرد دوباره دو ساعت قبل از اذان ظهر در مسجد بود. ظهر بعد از نماز می‌رفت يك نهاری کوفت و زهر می‌کرد، دوباره به مسجد می‌آمد.

ببینید برای يك همچین آدمی وقتی طلا و جواهرات را شبانه در خانه‌اش فرستادند، نگاه کرد عقلش پرید. تمام عبادت‌ها کنار رفت تا صبح مدام فکر می‌کرد آیا من قبول کنم امام حسین را بکشم یا نکشم؟ تا آخرش آمد گفت: فعلا این‌ها نقد است، و شفاعت امام حسین نسیه است.

«وما عاقل باع الوجود بدین»

عاقل نمی‌آید نقد را رها کند و نسیه را بگیرد؛ می‌رویم امام حسین را می‌کشیم، بعد توبه می‌کنیم راه توبه که باز است!!

به نظرم عبارت «ابن ابی الحدید» است اگر اشتباه نکنم می‌گوید: يك آقای در کنار بیت الله الحرام دید که «شمر» دعا می‌کند: "خدایا به آن شرفی که به من داده‌ای من را در بهشت قرار بده." گفت: «شمر»! چه شرفی خدا به تو داده است؟ تو خجالت نمی‌کشی همچین حرفی می‌زنی؟

گفت: مگر من چه کار کردم؟ گفت: امام حسین را کشتی هنوز شرف داری؟ گفت: اگر نمی‌کشتم بی شرف بودم!! چون دستور خلیفه الهی بود!!

می‌گوید اگر امام حسین را نمی‌کشتم من بی شرف بودم، کشتن امام حسین برای من شرف آورده است!! چون از خلیفه الله اطاعت کردم!!

می‌گوید: «خلیفة الله» نه «خلیفة الرسول»؛ چون «بنی امیه» خلفا را بالاتر از پیغمبر می‌دانند، شاید ما بیش از ده روایت با سند داریم که حتی «حجاج بن یوسف ثقفی» به «عبدالملك مروان» نامه می‌نویسد می‌گوید:

«رسول أَحَدِكُمْ فِي حَاجَتِهِ أَكْرَمَ عَلَيْهِ أُمَّ خَلِيفَتُهُ فِي أَهْلِهِ»

سنن أبي داود، اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي، دار النشر: دار الفكر،

تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد؛ ج ٤، ص ٢٠٩، ح ٤٦٤٢

می‌گوید قطعا: «خليفة الرجل افضل» رسول یعنی کسی که پیام رسان است. این بهتر است یا جانشینش؟
می‌گوید:

«فَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا لِخَلِيفَةِ اللَّهِ وَصَفِيِّهِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ»

سنن أبي داود، اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي، دار النشر: دار الفكر،

تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد؛ ج ٤، ص ٢١٠، ح ٤٦٤٥

پیامبر کسی بود که يك پیامی گرفته و آن را به مردم داده است؛ ولی تو خلیفه خدا هستی. شاید بیش از ده مورد خود «ابن ابی الحدید» و دیگران نقل می‌کنند که این‌ها خلفای «بنی امیه» را افضل از پیغمبر می‌دانستند. يك وقت اگر پیش بیاید من تمام مدارکش را ان شاء الله خدمت عزیزان تقدیم می‌کنم.

همین آقای عابدینی اصفهان می‌گوید: «بنی امیه» اصلاً بنیانگذار «نصب» بودند ما روایتی در نصب ائمه نداریم! این‌ها نصب را برای علی درست کردند تا از تعمیم آن خودشان را هم منصوب بدانند.

من در آن جا جواب دادم که اصلاً این‌ها معتقد به افضلیت پیغمبر نبودند تا بیایند خودشان را بگویند ما خلیفه النبی هستیم این‌ها می‌گویند ما خلیفه الله هستیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته